

تأثیر مولفه‌های موازنه نرم چین و روسیه بر هژمونی ایالات متحده آمریکا

منصور رحمانی^۱

احسان میری^۲

ویژگی‌های نظام بین‌الملل پساجنگ سرد و تبیین هژمونی ایالات متحده صرفاً متأثر از تغییر ساخت قدرت نیست، بلکه عملکرد کارگزاران و بازیگران نیز در شکل‌دهی به اصول و مبانی این دوران نقش قابل توجهی را ایفاء می‌نماید. در این راستا، انجام اقدامات ضد هژمونیک نظیر حادثه ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ و نقش‌آفرینی بازیگران چالشگر منطقه‌ای روحیه تقابل با قدرت هژمون را افزایش داد و زمینه را برای ابراز وجود قدرت‌های نوظهوری فراهم نمود که وضعیت کنونی نظام بین‌الملل را به سوی تک-چندقطبی سوق داده‌اند.

در این میان، قدرت‌یابی چین در عرصه اقتصادی و تأثیرگذاری بر نظام بین‌الملل از یک‌سو و تلاش روسیه به منظور حفظ حوزه نفوذ خود در سطح منطقه‌ای و به تبع آن تقابل با یک‌جانبه‌گرایی هژمون از سوی دیگر منجر به طرح این سوال شده است که مهم‌ترین مؤلفه‌های موازنه نرم چین و روسیه کدام هستند و این مؤلفه‌ها چه تأثیری بر هژمونی ایالات متحده دارند؟ فرضیه تحقیق این است که مؤلفه‌هایی نظیر مشروعیت زدایی از هژمون، تقویت قدرت اقتصادی، عدم پذیرش سرزمینی و بهره‌گیری از سازمان‌های فرامنطقه‌ای نظیر بریکس مهم‌ترین مؤلفه‌های موازنه نرم چین و روسیه به‌شمار می‌روند که به دلیل تأکید بر مقابله غیرمستقیم با هژمون و ائتلاف موازنه‌گر علیه قدرت برتر می‌توانند، ایالات متحده آمریکا را با چالش مواجه سازند.

این مقاله با استفاده از روش تحقیق توصیفی-تحلیلی و گردآوری اطلاعات به صورت کتابخانه‌ای، منابع فضای مجازی و آمار و ارقام به ارزیابی مؤلفه‌های موازنه نرم چین و روسیه در زمینه قدرت اقتصادی، بهره‌گیری از بریکس و اقداماتی نظیر مشروعیت‌زدایی از هژمون، عدم پذیرش سرزمینی و جلوگیری از کارآیی ایالات متحده در مناطق حساس جغرافیایی موفقیت قابل توجهی داشته و توانسته‌اند هژمونی ایالات متحده را تحت تأثیر اقدامات خود قرار دهند.

واژگان کلیدی: موازنه نرم، هژمون، بریکس، چین و روسیه.

^۱. نویسنده مسئول، استادیار دانشکده روابط بین‌الملل وزارت امور خارجه، تهران، ایران.

Email: drmrahmani@gmail.com

^۲. دانشجوی کارشناسی ارشد رشته مطالعات منطقه‌ای دانشکده روابط بین‌الملل وزارت امور خارجه، تهران، ایران.

Email: Ej.miri@gmail.com

تاریخ دریافت: ۹۴/۱۰/۲۴ و تاریخ پذیرش: ۹۴/۱۱/۱۸

مقدمه

پس از فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی با وجودی که زمینه برای نظریه‌پردازی در مورد نظام تک‌قطبی در جهان فراهم شد ولی وجود چالش‌های پیش‌روی ایالات‌متحده، نظام بین‌الملل را از وضعیت تک‌قطبی به سوی تک-چندقطبی سوق داده است. یکی از نشانه‌های تضعیف قدرت هژمون، ظهور قدرت‌های نوظهور در مناطق مختلف است. باید اذعان داشت که ایالات‌متحده بعد از سال ۲۰۰۶ و شکل‌گیری همکاری‌های فرامنطقه‌ای قدرت‌های بزرگ، خود را در یک چالش عمیق ساختاری و همچنین خطر کاهش قدرت هژمونیک یافته است که می‌تواند در بلندمدت، نقش ویژه این کشور در عرصه روابط بین‌الملل را کاهش دهد. در این میان، شکل‌گیری رسمی سازمان همکاری شانگهای در سال ۲۰۰۱ از یک‌سو و ملاقات وزرای خارجه کشورهای نظیر روسیه، چین، برزیل و هند در حاشیه نشست مجمع عمومی سازمان ملل در سال ۲۰۰۶ از سوی دیگر، بیش از پیش احتمال مقابله این کشورها با ماهیت ساختاری نظام بین‌الملل را افزایش داد و با تشکیل بریکس این ایده به اوج خود رسید. در شرایط کنونی از طرفی افزایش قدرت کشورهای بریکس در زمینه‌های امنیتی، اقتصادی، نظامی و تلاش آنان برای ابراز وجود در عرصه روابط بین‌الملل و بهره‌گیری از قدرت نرم، غیرمستقیم و غیرنظامی جهت کاهش قدرت هژمونیک آمریکا این تقابل را به طور ویژه برجسته ساخته است. از جمله مصادیق ویژه این جهت‌گیری‌ها، تقابل چین - آمریکا در عرصه تجاری و روسیه - آمریکا در مناطق حائل است. هر چند رشد پرشتاب اقتصادی این کشورها، آن‌ها را به یکدیگر پیوند داده است ولی اعضاء این گروه اکنون در تلاش هستند تا در معادلات سیاسی جهان نیز فعالانه‌تر عمل کنند. روسیه و چین دو عضو دائم شورای امنیت هستند و سه عضو دیگر نیز نامزد عضویت در این شورا به حساب می‌آیند. کشورهای عضو بریکس در نشست‌های خود خواستار نفوذ بیشتر اعضاء در شورای امنیت سازمان ملل متحد شده‌اند و این مسئله به خوبی هدف این کشورها برای ایفاء نقشی پررنگ‌تر در مسائل بین‌المللی را نشان می‌دهد. از طرفی، سهم کشورهای عضو از اقتصاد جهانی طی سال‌های اخیر به سرعت افزایش پیدا کرده و انتظار می‌رود این روند همچنان ادامه داشته باشد. علاوه بر این وزن دیپلماتیک کشورهای بریکس به‌ویژه چین و روسیه نیز در حال افزایش است و به همین دلیل این گروه را باید تشکلی از کشورهای راهبردی در سال‌های آینده دانست. طی چند سال اخیر نیز باراک اوباما تلاش بسیاری به‌منظور ایجاد شرایط انحلال بریکس و تبدیل

تأثیر مولفه‌های موازنه نرم چین و روسیه بر هژمونی ایالات متحده آمریکا/۶۷

آن به یک سیستم مالی نواستعماری غرب انجام داده است. همچنین یکی از طرح‌های عمده سازمان سیا، حمایت از جدایی‌طلبان پنج کشور عضو بریکس است تا از منظر سیاسی آنها را کاملاً درگیر کرده و تحت فشار قرار دهد.

شایان ذکر است که خیزش چین و ظهور آن به عنوان یک بازیگر بین‌المللی تأثیرگذار به یک واقعیت انکارناپذیر در چند دهه اخیر تبدیل شده است. دست‌یابی چین به چنین موقعیتی علاوه بر آنکه معادلات بین‌المللی و منطقه‌ای را دستخوش تغییر ساخته، ایالات متحده آمریکا را نیز با شرایط و مقتضیات جدیدی مواجه ساخته است. از طرفی، طی سی سال، رشد سالانه چین ۹ درصد بوده است. تولید ناخالص ملی چین در سال ۲۰۱۳ برابر با ۱۳/۶ تریلیون دلار بوده که معادل ۸۰/۹ درصد از تولید ناخالص ملی آمریکا در همان سال است. بر این اساس، سهم چین از تولید ناخالص جهانی ۳/۷ درصد در سال ۱۹۹۰ به ۱۵/۴ درصد در سال ۲۰۱۳ افزایش یافته است. در حالی که سهم ایالات متحده از تولید ناخالص جهان از ۲۴/۳ درصد در سال ۱۹۹۹ به ۱۹ درصد در سال ۲۰۱۳ کاهش یافته است (<http://data.worldbank.org/indicator>). بر این اساس، پیش‌بینی‌ها حاکی از آن است که چین در سال ۲۰۱۹ ایالات متحده را پشت سر خواهد گذاشت و به بزرگترین اقتصاد جهان تبدیل خواهد شد. البته در مقطعی در سال ۲۰۱۴ نیز چین توانست به جایگاه نخست جهان دست یابد.

در این راستا، مقاله پیش‌رو به دنبال پاسخگویی به این سوال است که مهم‌ترین مولفه‌های موازنه نرم چین و روسیه کدام هستند و این مولفه‌ها چه تأثیری بر هژمونی ایالات متحده دارند؟ فرضیه تحقیق این است که مؤلفه‌هایی نظیر مشروعیت‌زدایی از هژمون، تقویت قدرت اقتصادی، عدم پذیرش سرزمینی و بهره‌گیری از سازمان‌های فرمانطقه‌ای نظیر بریکس مهم‌ترین مولفه‌های موازنه نرم چین و روسیه به‌شمار می‌روند که به دلیل تأکید بر مقابله غیرمستقیم با هژمون و ائتلاف موازنه‌گر علیه قدرت برتر می‌توانند ایالات متحده آمریکا را با چالش مواجه سازند. این مقاله با استفاده از روش تحقیق توصیفی - تحلیلی و گردآوری اطلاعات به صورت کتابخانه‌ای، منابع فضای مجازی و آمار و ارقام به ارزیابی مولفه‌های موازنه نرم چین و روسیه در قبال ایالات متحده آمریکا خواهد پرداخت.

چارچوب نظری

الف) موازنه نرم

بهترین مبنای نظری برای مفهوم موازنه نرم توسط رابرت پاپ^۱ ارائه شده است. بنا بر دیدگاه پاپ، هدف از ایجاد موازنه نرم را می‌توان خنثی کردن عملکرد دولت در حال رهبری بدون مقابله مستقیم دانست. معیار موفقیت موازنه نرم، تنها کنار گذاشتن یک سیاست از سوی ابرقدرت نیست، بلکه حضور دولت‌های بیشتر در ائتلاف موازنه‌گر علیه ابرقدرت نیز معیار خوبی است (Pape, 2005: 37). به عبارت دیگر، اگرچه موازنه نرم قادر نخواهد بود از دسترسی قدرت هژمون به اهداف نظامی خاص خود در کوتاه مدت جلوگیری کند ولی می‌تواند هزینه آن را در استفاده از قدرت خود افزایش دهد و نیز تعداد کشورهای احتمالی را برای همکاری با هژمون در آینده کاهش دهد. قدرت‌های درجه دوم می‌توانند با ایجاد پیمان‌های دسته جمعی در برابر قدرت هژمون که نیاز به همراهی دیگر قدرت‌ها جهت عملی کردن برخی اهداف خود دارد، ایستادگی کنند. این مسئله ضمن آنکه سبب می‌شود تا اعتماد این قدرت‌ها به توانایی ایجاد موازنه در برابر قدرت هژمون افزایش یابد، موجب تشویق دیگر دولت‌ها در جهت پیوستن به ائتلاف می‌شود (شفیعی و کمائی‌زاده، ۱۳۸۹: ۵۵). از نظر استفان والت^۲ موازنه نرم دربرگیرنده هماهنگی آگاهانه اقدامات دیپلماتیک به منظور دستیابی به نتایجی برخلاف خواسته‌های قدرت برتر می‌شود، نتایجی که بدون حمایت موازنه‌کنندگان به دست نمی‌آید (Walt, 2004: 36). موازنه نرم برای بازیگرانی که از نقش بین‌المللی موثری در نظام بین‌الملل برخوردارند، مهم و مطلوب به نظر می‌رسد و همچنین می‌تواند هزینه‌های نظامی کمتری را برای آنان در پی داشته باشد. از این‌رو، گروه مشخصی از کشورها وجود دارند که در برابر اهداف و خواسته‌های دولت برتر دست به ائتلاف می‌زنند و تلاش می‌کنند تا موقعیت خود را در مقابله با اهداف قدرت برتر تثبیت کنند. موفقیت این دولت‌های موازنه‌دهنده بستگی به چگونگی عملکرد آنها در نظام بین‌الملل دارد. اگر آنان بتوانند کنترل منابع و کنترل حوادث را از طریق موازنه نرم تحقق بخشند به مطلوبیت‌های بیشتری در راستای منافع خود نائل می‌شوند. کاربست موازنه نرم موجب می‌شود تا موازنه‌دهندگان در

^۱. Robert Pape

^۲. Stefan Walt

تأثیر مولفه‌های موازنه نرم چین و روسیه بر هژمونی ایالات متحده آمریکا/۶۹

پیگیری اهداف و منافع خود از آزادی عمل قابل ملاحظه‌ای برخوردار باشند (شیرخانی و همکاران، ۱۳۹۳: ۱۵۲).

موازنه نرم دارای دو شکل درونی و بیرونی است. در شکل درونی به بسیج منابع درونی و همچنین تلاش‌های سیاسی، اقتصادی و نظامی یک دولت با هدف افزایش توانایی برای رویارویی با تهدیدهای مطرح شده از سوی قدرت برتر تاکید می‌شود. تقویت قدرت اقتصادی در این سطح بررسی می‌شود. در حالی که در شکل بیرونی بر تلاش‌های دیپلماتیک از قبیل اقدامات مبتنی بر همکاری‌های موقت و همکاری در نهادهای بین‌المللی از طریق ابزارهای مشروعیت‌زدایی و عدم واگذاری سرزمین تاکید می‌شود (رضایی، ۱۳۸۷: ۵). در مشروعیت‌زدایی، جایگاه قدرت برتر توسط مخالفان وضع موجود زیر سوال می‌رود و باعث مقاومت سایر دولت‌ها نیز می‌گردد. در عدم واگذاری سرزمین نیز تلاش مخالفان بر این است تا از ورود قدرت برتر به سرزمین طرف‌های سوم جلوگیری نمایند (شیرخانی و همکاران، ۱۳۹۳: ۱۵۲).

(ب) هژمونی

واژه هژمونی بیشتر با نام آنتونیو گرامشی^۱ مأنوس است. هژمونی در نظام بین‌الملل به توانمندی ابتکاری یک دولت قدرتمند در شیوه مدیریت جهانی و برتری بدون منازعه آن اطلاق می‌شود که از منابع اقتصادی، نظامی، ایدئولوژیک و سیاسی لازم بهره برداری می‌کند. وارنر^۲ معتقد است که هژمونی ایجاد ساختاری از ارزش‌ها و مفاهیم در مورد اساس نظم جهانی است که به اکثر نظام‌های دولتی و غیردولتی نفوذ می‌کند (Warner, 2004: 4). قدرت‌های هژمونیک معمولاً از توان خود برای ایجاد مجموعه‌ای از ساختارهای سیاسی، اقتصادی و هنجارهای رفتاری که باعث پیشبرد ثبات در نظام می‌شود، استفاده می‌کنند و در عین حال این ساختارها و هنجارها امنیت را در کشورهای هژمونیک تقویت می‌کنند. جوزف نای^۳ هژمونی را موقعیتی می‌داند که در آن یک کشور به اندازه‌ای قدرتمند است که بر روابط بین کشورها حکومت کند و قصد چنین کاری را نیز داشته باشد. بر اساس این دیدگاه، نظم

^۱. Antonio Gramsci

^۲. Warner

^۳. Joseph Nye

بین‌الملل از برتری قدرت حاصل می‌شود نه از موازنه و تداوم نظم ایجاد شده توسط قدرت مسلط برای حفظ ثبات ضروری است (امینیان، ۱۳۸۶: ۳۱-۳۲).

هژمونی دارای دو بعد مادی و غیرمادی است. برداشت مادی، هژمونی را با توزیع به خاصی از منابع مادی برابر می‌داند و معتقد به وجود یک دولت مشخص و مسلط است. هژمونی در این دیدگاه با تک قطبی بودن برابر است. هژمونی تنها شامل قدرت مادی نیست، بلکه اهداف اجتماعی را نیز می‌طلبد. هر دولت هژمونیک، قدرت شکل‌دهی به قوانین بازی بین‌المللی بر طبق ارزش‌ها و منافع خود را دارد. گرامشی معتقد است، پایدارترین نوع هژمونی آن است که برای رهبری دولت مسلط و اهداف اجتماعی آن رضایت عمومی وجود داشته باشد. توانایی منابع مادی، اهداف اجتماعی، توانایی کنترل نتایج بین‌المللی حائز اهمیت برای دولت مسلط و رضایت و پذیرش مستقیم توسط دیگر دولت‌ها از ملزومات هژمونی هستند. با این وجود باید دو نکته را متذکر شد؛ یکی اینکه توانایی کنترل نتایج بین‌المللی به معنی کنترل تمام نتایج بین‌المللی در همه زمان‌ها نیست ولی در هر ساختار هژمونیک باید بتوان گروهی از نتایج بین‌المللی را که با اهداف و اولویت‌های دولت مسلط همخوانی دارد، شناسایی کرد و دولت مسلط حتی اگر در تمام مناقشات غالب نباشد باید در تعیین قوانین بازی نقش کلیدی داشته باشد. نکته دیگر اینکه رضایت نسبی دیگر دولت‌ها به معنی اشتیاق بی‌حد و تمایل عامه به نظم هژمونی نیست (پورقیومی، ۱۳۸۸: ۵۴).

موازنه نرم چین در چارچوب بریکس و رقابت با ایالات متحده

بریکس را می‌توان یک پدیده سیاسی-اقتصادی نوین در نظام روابط بین‌الملل دانست. پدیده‌ای که ظهور آن به سال‌های پایانی قرن بیستم و اوایل قرن بیست و یکم باز می‌گردد ولی رسمیت یافتن و حضور آنها در روابط بین‌الملل به‌عنوان یک هویت مستقل نیز مدت زمانی طول کشید. واژه بریک^۱ ابتدا در گزارش جیم اونیل^۲ برای بانک گلدمن ساکس^۳ تحت عنوان «ساخت اقتصاد جهانی بهتر بریکس»^۴ در سال ۲۰۰۱ ذکر شد. در این گزارش بر

^۱ BRIC

^۲ Jom O'niel

^۳ Goldman Sachs

^۴ Building Better Global Economic BRICs

تأثیر مولفه‌های موازنه نرم چین و روسیه بر هژمونی ایالات متحده آمریکا/۷۱

رابطه گروه هفت^۱ (کشورهای ایتالیا، فرانسه، آلمان، بریتانیا، ژاپن، کانادا و آمریکا) با اقتصادهای نوظهور، تأکید شده و با اعلان چهار کشور برزیل، روسیه، هند و چین نامگذاری بریکس انجام شده بود. ویژگی این کشورها آن گونه که در این گزارش بیان شد، توفیق و روند رو به رشد تولید ناخالص ملی این چهار کشور بود که در حال فزونی گرفتن از کشورهای عضو گروه هفت بود (O'niel, 2001:1). در این گزارش با توجه به اهمیت اقتصاد رو به رشد این چهار کشور به تحلیل وضعیت اقتصادی آنها نیز پرداخته شده بود. اگرچه این موسسه معتقد بود که چهار کشور اشاره شده به این زودی بر کشورهای گروه هفت تفوق نمی‌یابند ولی گزارش‌های سال‌های بعد نشان داد که روند توسعه و پیشرفت اقتصاد این کشورها بسیار بیشتر از حد تصور است زیرا آنها علاوه بر توسعه روابط تجاری و اقتصادی میان خود، توانسته بودند رابطه خود با کشورهای دیگر را نیز چند برابر نمایند. طبق این گزارش‌ها در سال ۲۰۰۵ بریکس حدود ۳۰ درصد ذخایر ارزی دنیا را در اختیار داشت (Roett, 2010:8). به‌رغم این نام‌گذاری، کشورهای بریکس کم‌ترین مشابهتی با یکدیگر نداشتند. چه به لحاظ تاریخی و چه به لحاظ فرهنگی آنها کشورهایی کاملاً متفاوت بودند. چین، هند و روسیه در یک منطقه جغرافیایی قرار داشتند ولی برزیل در آمریکای لاتین، فرسنگ‌ها از آنها فاصله داشت (Roett, 2010:9).

با وجود نام‌گذاری بریکس و نام برده شدن فراوان از آنها در ادبیات سیاسی و اقتصادی و به عبارتی شناخته شدن این کشورها به‌عنوان کشورهای نوظهور اقتصادی این کشورها تا سال ۲۰۰۶ هیچ‌گونه گردهمایی رسمی با یکدیگر نداشتند. تا آنکه در آن سال برای نخستین بار، وزرای امور خارجه چهار کشور در حاشیه نشست مجمع عمومی سازمان ملل با یکدیگر ملاقات کردند. پس از آن نیز ملاقات‌های دیگر وزرای این کشورها در حاشیه اجلاس‌های مجمع عمومی سازمان ملل و نشست‌های گروه بیست صورت گرفت. نشست سال ۲۰۰۹ این در تاریخ بریکس اهمیت به‌سزایی دارد. پس از برجسته شدن اهمیت این کشورها در اقتصاد جهانی، خودشان نیز تصمیم گرفتند تا یک باشگاه سیاسی یا اتحاد را راه‌اندازی نمایند. در نتیجه این اقدامات، رهبران کشورهای بریک در ۱۶ ژوئن ۲۰۰۹ اولین نشست خود را در یکتاترینبورگ^۲ روسیه برگزار کردند. حاصل نشست مذکور صدور بیانیه‌ای

^۱. G7

^۲. Yekaterinburg

بود که ایجاد یک نظم جهانی برابر، دموکراتیک و چندقطبی مبتنی بر قواعد و نهادهای موجه را مطالبه می‌کرد (Yekaterinburg Joint Statement, ... RIC, 2014/2/16).

این بیانیه به دو هدف و اصل این باشگاه اقتصادی و سیاسی اشاره دارد. نخستین هدف، تأکید بر ایفای نقش محوری از طریق اجلاس‌های گروه بیست به منظور حل بحران‌های مالی بین‌المللی است. این امر موجب ارتقای گروه بیست به عنوان یک مرجع بین‌المللی در حل بحران‌های مالی و ترویج سیاست همکاری و مباحث سیاسی و نیز به حاشیه رانده شدن نهادهای مسلط غربی همچون گروه ۷ در حل مسائل اقتصادی بین‌المللی شد. دومین هدف، همکاری فراسوی مباحث اقتصادی است. این بیانیه مشترک بر حمایت بیشتر از نظم جهانی چندقطبی و دموکراتیک تأکید دارد. این اصل در تمایل مشترک اعضای این گروه در راستای مقابله با جهان تک قطبی که در آن ایالات متحده قدرت برتر است، تجلی یافت (شیرخانی و همکاران، ۱۳۹۳: ۱۵۴-۱۵۵). در این زمان، آفریقای جنوبی نیز تلاش کرد تا به عنوان عضوی در بریکس وارد شود. در آگوست همان سال چهار کشور فرآیندی را برای تصمیم‌گیری نسبت به پذیرش عضویت آفریقای جنوبی آغاز نمودند که در نهایت منجر به پذیرش عضویت آفریقای جنوبی در ۲۴ دسامبر ۲۰۱۰ شد. پس از این، عنوان گروه از بریک به بریکس تغییر پیدا کرد. نشست سال ۲۰۱۱ در سانای^۱ چین با حضور هر پنج کشور انجام شد که در بیانیه مشترک آن حضور آفریقای جنوبی در میان اعضای گروه گرامی داشته شد (Kakonen, 2013:1). حضور آفریقای جنوبی در سال بعد در نشست سران، آغاز رسمی گروه بریکس به شمار می‌رود و این سازمان با تحولاتی نظیر بانک جدید توسعه بیش از پیش به سوی یک سازمان بین‌المللی گام برداشت (Besada, 2015:79).

در خصوص چین نیز باید اذعان داشت که این کشور با حدود یک میلیارد و چهارصد میلیون نفر پرجمعیت‌ترین کشور جهان به شمار می‌رود. نرخ تورم ۱,۴ درصدی سال ۲۰۱۵ بیانگر اقتصاد توانمند این کشور است. اگرچه چشم‌اندازی که بانک جهانی برای رشد تولید ناخالص داخلی چین ترسیم کرده، چشم‌اندازی منفی است (http://data.worldbank.org...2015/3/11) ولی چین در حال حاضر با تولید ناخالص داخلی بالغ بر ۱۰,۹۸۳ تریلیون با اختلافی قابل ملاحظه نسبت به ژاپن دومین اقتصاد جهان

^۱. Sanya

تأثیر مولفه‌های موازنه نرم چین و روسیه بر هژمونی ایالات متحده آمریکا/۷۳

به شمار می‌رود و بر اساس چشم‌انداز صندوق پولی بین‌المللی این رقم تا سال ۲۰۲۰ به ۱۶ هزار تریلیون دلار نیز می‌رسد (http://knoema.com... 2014/4/12).

به این ترتیب، چین چه به لحاظ اقتصادی و چه به لحاظ سیاسی پس از ایالات متحده قدرتمندترین کشور جهان در حال حاضر است و بزرگ‌ترین صادر کننده جهان محسوب می‌شود. طبق آمار سال ۲۰۱۴ موسسه اطلس در مقابل ۲,۳۷ تریلیون دلار صادرات، چین تنها ۱,۵۳ تریلیون دلار واردات داشته که این امر تراز اقتصادی آن را با مثبت ۸۳۴ بلیون دلار به تراز ایده‌آل تبدیل کرده است. ابزار الکترونیک و رایانه به تنهایی بیش از ۵۰۰ بلیون دلار از تجارت چین را شکل می‌دهد در حالی که سنگ آهن، طلا و نفت نیز بخش قابل توجهی از صادرات چین است. ایالات متحده، هنگ کنگ، ژاپن، آلمان و کره جنوبی بزرگ‌ترین وارد کنندگان کالا از چین هستند. در عین حال نفت خام حدود ۱۵ درصد واردات چین را تشکیل می‌دهد (http://atlas.media.mit.edu... 2015/2/29). چین که رشد خارق‌العاده خود را با سیاست‌های متمرکز اقتصادی با تمرکز بر بخش تولید شروع کرده است همچنان به عنوان قدرتی غیرقابل انکار در جهان پس از ایالات متحده به شمار می‌رود (http://www.investopedia.com... 2014/5/17). این مطالب نشان می‌دهد که کشور چین در سال‌های اخیر به یک بازیگر مهم و تاثیرگذار در نظام بین‌الملل تبدیل شده است. این کشور تا قبل از دهه ۱۹۷۰ میلادی کشوری انقلابی در منطقه آسیا - پاسفیک و نظام بین‌الملل محسوب می‌شد، اما با تغییرات و انتقال قدرت، تغییر رهبران و تحولاتی که در سیاست خارجی این کشور به وجود آمد، رفته رفته بر عمل‌گرایی این کشور در منطقه و نظام بین‌الملل افزوده شد. رشد و توسعه اقتصادی، سیاسی و نظامی این کشور با اتخاذ سیاست درهای باز در دهه ۷۰ میلادی رو به گسترش نهاد به گونه‌ای که این کشور امروزه به یکی از بازیگران مطرح در نظام بین‌الملل تبدیل شده است. افزایش قدرت این کشور در نظام بین‌الملل سبب شده است تا این کشور در سراسر جهان با دیگر بازیگران نظام بین‌الملل، خصوصاً ایالات متحده آمریکا به رقابت بپردازد و حتی با سیاست‌های این کشور در اقصی نقاط جهان به مخالفت بپردازد. چینی‌ها برای برقراری روابط با ثبات و عاری از تنش با کشورهای مختلف جهان به صراحت اعلام کرده‌اند که مایل به عضویت در هیچ یک از سازمان‌های نظامی منطقه‌ای نیستند ولی از حضور در سازمان‌های اقتصادی فراگیر و موثر جهانی و منطقه‌ای با اشتیاق استقبال می‌کنند. همچنین چین بارها اعلام داشته است که

سیاست خارجی این کشور از اهداف و لوازم توسعه اقتصادی تبعیت می‌کند. برای مثال در مورد مشارکت‌های استراتژیک و سیاسی چین با دیگر کشورها در سال‌های اخیر می‌توان به شروع گفتگوهای استراتژیک از سال ۲۰۰۵ با ایالات متحده، همکاری‌های استراتژیک با هند در سال ۲۰۰۵ گفتگوهای چین - اعراب، گفتگوهای چین - آفریقا، مشارکت و گفتگوهای آسیا - اروپا و آسیا - آمریکای لاتین اشاره کرد. همچنین گسترش روابط سیاسی و دیپلماتیک با کشورهای آسیای مرکزی، بهبود روابط با روسیه و تلاش برای رفع اختلافات و تنش‌های موجود با ژاپن اشاره کرد. از اوایل قرن بیست و یکم روابط سیاسی چین و اتحادیه اروپا نیز بهبود قابل توجهی یافت. مواضع دو طرف به ویژه بعد از حوادث ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ و حمله آمریکا به عراق در سال ۲۰۰۳ به یکدیگر نزدیک شد به طوری که چین، انگلستان و فرانسه به عنوان عضو دائم شورای امنیت از یک‌جانبه‌گرایی آمریکا انتقاد کردند (Taneja, 2010: 371).

از طرفی، چین با الزام در ضرورت کاهش تنش با همسایگان برای رشد و توسعه اقتصادی، راهبرد «همسایه خوب» را پی گرفته است تا از این طریق، ضمن ارتقای سطح همکاری‌های اقتصادی، خود را قدرت مسئول در منطقه معرفی کند. همچنین نگرش دیپلماتیک چین در ترکیب روابط دولتی با محرکه‌های اقتصادی، توجه بسیاری از بازیگران پیرامون را جلب کرده است. چین در سال‌های اخیر تلاش کرده است تا با حل و فصل مسائلی نظیر مسئله تایوان و اختلافات موجود بر سر دریای جنوبی چین که موانع مهمی بر سر راه بهبود روابط سیاسی و اقتصادی با کشورهای همسایه است، بستر مناسب را برای ارتقای سطح همکاری با این کشورها فراهم آورد. از آنجا که کشورهای منطقه از جمله شرکای عمده تجاری چین هستند این کشور روابط اقتصادی و تجاری گسترده‌ای با این کشورها برقرار کرده است. از این رو، چین با تاکید بر همکاری و دوستی متقابل با این کشورها و نیز با مشارکت و ایفای نقش فعال در سازمان‌هایی نظیر آسه آن درصدد بهبود هرچه بیشتر روابط سیاسی و اقتصادی برآمده است. روابط سیاسی چین با کشورهای آسیای مرکزی نیز بر پایه چهار اصلی صورت می‌پذیرد که لی پنگ، نخست وزیر چین در دیدار خود از چهار کشور آسیای مرکزی برای توسعه روابط با این کشورها مطرح کرد. این چهار اصل عبارت هستند از:

الف) حفظ روابط خوب همسایگی و همزیستی مسالمت‌آمیز؛

ب) توسعه همکاری، برابری و منافع متقابل و سعادت مشترک؛

تأثیر مولفه‌های موازنه نرم چین و روسیه بر هژمونی ایالات متحده آمریکا/۷۵

پ) احترام به حق حاکمیت مردم آسیای مرکزی و عدم مداخله در امور داخلی آنها؛
 ت) احترام به استقلال و حاکمیت دیگر کشورها و همکاری برای ایجاد ثبات در منطقه. بر این اساس، چین و کشورهای آسیای مرکزی در حال برقرار کردن روابط سیاسی نزدیک‌تری با یکدیگر می‌باشند. آنها پیوندهای تاریخی و فرهنگی و ۳۳۰۰ کیلومتر مرز مشترک دارند (Hu & Tershing, 2008: 98). در این راستا، چین اعلام کرده است که همواره به دنبال گسترش همکاری‌ها با همسایگان، حل و فصل مسائل و مشکلات و رفع چالش‌های موجود منطقه است. علاوه بر این بازار مصرف گسترده، منابع انرژی و افزایش نفوذ آمریکا در شرق در پی گسترش ناتو از جمله عواملی است که نگاه چین را به آسیای مرکزی معطوف داشته است (Keer, 2010: 127). تمرکز شدید چین بر توسعه اقتصادی هرچه بیشتر و تسریع در روند رو به رشد آن به همراه اهمیت بالای نفوذ و تاثیرگذاری در بازارهای جهانی برای پیشبرد اهداف اقتصادی، ضرورت بهره‌گیری از راهبرد همکاری به جای درگیری را به همراه داشته است (Rawski, 2011: 7).

در شرایط کنونی چین مهم‌ترین و تأثیرگذارترین عضو بریکس به شمار می‌رود. همکاری چین در گروه بریکس، رشد روز افزون آن و کمک به کشورهای در حال توسعه موقعیت جهانی چین را تثبیت نموده و موجب تحکیم قدرت سیاسی و اقتصادی آن شده است؛ چرا که شرایط لازم را برای چین فراهم می‌آورد تا رویکرد خود را نسبت به نظام سیاسی و اقتصادی جهانی و عدم رضایت خود از سهمیه‌بندی قدرت را به اشتراک بگذارد و از آن به عنوان یک میدانی برای بازی بیشتر در عرصه بین‌المللی استفاده نماید. چین پس از آنکه به رشد اقتصادی مطلوبی دست یافت و معیار خود برای حضور جهانی را بر پایه اقتصادی طراحی و رفتار خود را در قالب یک دولت مسالمت‌آمیز و صلح طلب سازماندهی نمود، تلاش کرد از نهادها و رژیم‌های بین‌المللی در مسیر دستیابی به سیستم چندقطبی متعادل‌تر استفاده نماید؛ چرا که این کشور در تقابل با هیچ قدرتی نمی‌باشد و نباید همکاری چین با بریکس را صرفاً به عنوان پاسخی در برابر قدرت ایالت متحده تصور نمود، بلکه این کشور درصدد است با افزایش توان خود حضور و سهم خود را از قدرت جهانی افزایش دهد، موقعیت بین‌المللی خود را تثبیت نماید به کشورهای در حال توسعه کمک نماید و زمینه ظهور و فعالیت سایر قدرت‌های در حال ظهور را فراهم نماید. لذا حضور در بریکس نیز در همین راستا قابل تبیین می‌باشد. چین به عنوان کشوری که خواهان ایفای

نقشی فعال در صحنه جهانی بوده است و از سلطه قدرت‌های بزرگ بر سیستم موجود و به ویژه عدم توانایی مدیریتی آنها اعلام نارضایتی می‌کند برای آنکه در عرصه کنونی پیچیده و درهم تنیده بتواند به صورت مؤثر و در یک قالب دسته جمعی به اهداف خود دست یابد به ائتلاف با قدرت‌های در حال توسعه که با اهداف و منافع چین همسویی بیشتری دارند، می‌پردازد. بنابراین چین به سمت نهادگرایی حرکت می‌نماید تا بتواند ضمن ایجاد فضای اعتماد متقابل میان متحدان خود، ائتلاف‌های خود را با دیگران به ویژه اعضای بریکس حل نماید و با گسترش تعامل و تبادل ضمن ایجاد همگرایی، قدرت چانه‌زنی خود و سایر کشورهای در حال توسعه به‌ویژه اعضای بریکس را در عرصه بین‌المللی افزایش دهد (دهشیری و بهرامی، ۱۳۹۴: ۵۳). برای نمونه حضور چین در بریکس این امکان را به آن داد که با ایجاد فضای حرکت مشترک برای اهداف مشابه در درون بریکس به تدریج اختلاف ارضی خود با هند را مورد توجه قرار دهد و درصدد حل آن برآید و از سوی دیگر با موضع مشترک در مسائل بین‌المللی قدرت چانه‌زنی چین نیز افزایش یافته است. این امر می‌تواند به چین کمک نماید ضمن به اشتراک گذاشتن اهداف و منافع به صورتی قدرتمند و استوارتر از گذشته بر لزوم تغییر و اصلاح نظم جهانی و همچنین حضور قدرت‌های دیگر در آن تأکید نماید. علاوه بر این با توجه به رشد مداوم، مستمر و رو به بالای اقتصادی این کشور و نیاز به منابع و مواد طبیعی از یک سو و بازار فروش از سوی دیگر، وجود چنین چارچوبی برای چین یک الزام تلقی می‌شود. در حقیقت، گسترش همکاری چین با بریکس علاوه بر تضمین منافع این کشور، نظام جهانی را به صورت روشن‌تر در جهت کمک به کشورهای جنوب به سمت نظامی دموکرات‌تر و نماینده‌تر از نیازهای جنوب منعکس می‌کند که این امر نیز در راستای سیاست خارجی چین می‌باشد (Glosny, 2010: 115). بنابراین، چین با کمک بریکس می‌تواند به تمام نقاطی که دسترسی ندارد، دست یابد و بیش از پیش قدرت خود را در صحنه جهانی گسترش دهد و در چندقطبی بودن نظم جهانی حرکت نماید که در حقیقت این امر می‌تواند منجر به کاهش تنش، افزایش همکاری، تثبیت و ارتقاء جایگاه چین و بریکس در عرصه جهانی گردد و آمریکا را به عنوان مدعی تک‌قطب جهانی با چالش مواجه نماید؛ زیرا افزایش قدرت چانه‌زنی چین و ظهور سایر قدرت‌های منطقه‌ای و فرامنطقه‌ای، قدرت آمریکا را محدود نموده و مقبولیت جهانی چین و قدرت‌های

تأثیر مولفه‌های موازنه نرم چین و روسیه بر هژمونی ایالات متحده آمریکا/۷۷

در حال ظهور را در صحنه بین‌الملل در مقابل آمریکا بهبود بخشیده است (دهشیری و بهرامی، ۱۳۹۴: ۵۳).

موازنه نرم روسیه در چارچوب بریکس و تقابل با ایالات متحده

از زمان فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی، رهبران روسیه سعی دارند تا ضمن ایجاد دولتی قدرتمند در داخل و سرو سامان دادن به مشکلات مذکور در عین حال جایگاه بین‌المللی این کشور را در عرصه نظام بین‌الملل بهبود بخشند. البته وانهادن ایدئولوژی، ماموریت‌ها، جایگاه پیشین و ناتوانی در جایگزینی یک وضعیت مناسب و با ثبات در دوره جدید برای دولت روسیه یک بحران هویتی پدید آورده که حتی رجوع به پیشینه تزاری، گسترش‌گرایی سرزمینی آن و نگرش جهانی شوروی (در مراحل طی چند سال گذشته) کمی به شکل‌گیری و تثبیت یک، هویت جدید تا سال‌ها نکرد (رضایی، ۱۳۸۹: ۶۶). سیر تحول سیاست خارجی روسیه طی سه دوره بسیار حائز اهمیت است. در دوره نخست، غرب کاملاً به عنوان شریک استراتژیک مطرح می‌گردد. این دوره سال‌های بین ۱۹۸۷-۱۹۹۳ و حکومت گورباچف را شامل می‌شود. در دوره دوم، شاهد رقابت میان آمریکا و روسیه و آنچه از آن تحت عنوان جنگ سرد جدید نام می‌برند، هستیم. این دوره، سال‌های بین ۱۹۹۳-۲۰۰۰ را شامل می‌شود که بوریس یلتسین، ریاست جمهوری روسیه را بر عهده داشت. در این دوره به طور صریح از غرب به عنوان تهدید نظامی یاد می‌شود. دوره سوم که سال‌های ۲۰۰۹ به بعد را شامل می‌شود، شاهد همکاری میان روسیه و آمریکا در برابر تهدید مشترک تروریسم هستیم. با این وجود در این دوران موارد زیر بیشتر در دستور کار سیاست خارجی روسیه در قبال ایالات متحده در عرصه نظام بین‌الملل قرار دارد: مخالفت با تک‌قطبی شدن نظام بین‌المللی، اتحاد استراتژیک با کشورهای آسیایی، مخالفت با گسترش ناتو، مخالفت صریح با استقرار سپر دفاع موشکی در چک و لهستان، تلاش برای حفظ همگرایی کشورهای مستقل مشترک‌المنافع با روسیه، دور ساختن نفوذ غرب از آن مجموعه و مداخله در بحران‌های این منطقه (کرمی، ۱۳۸۴: ۸۵).

بر این اساس، می‌توان گفت روسیه به دنبال نظام بین‌الملل چندقطبی مبتنی بر چند جانبه‌گرایی است و اساس عملکرد خود را در این چارچوب مخالفت با یک‌جانبه‌گرایی در عرصه نظام بین‌الملل می‌داند. روسیه حل مشکلات از طریق مشارکت در ساختارهای

بین‌المللی موجود و تقویت آنها را مورد تأکید قرار می‌دهد. روس‌ها دیگر خود را صرفاً به عنوان یک قدرت منطقه‌ای نمی‌دانند، بلکه خود را محق می‌دانند که در مدیریت مسائل جهانی و استراتژیک شرکت داشته باشند. در بحث استقرار سپر دفاع موشکی، روس‌ها بر آن هستند که قبل از اینکه این مسئله تهدیدی علیه روسیه باشد، نوعی دور زدن روسیه در معادلات بین‌المللی است (Trenin, 2007: 89). این بدان معنا است که روسیه به مشارکت بیشتر در مسائل بین‌المللی و مدیریت امور جهانی معتقد است. امری که در نظام بین‌الملل پساجنگ سرد کمتر محقق شده است. با توجه به موقعیت روسیه، سیاست این کشور در برابر ایالات متحده نمی‌تواند ورود به یک مسابقه تسلیحاتی باشد زیرا این مسئله موجب تنش بسیار و کاهش رشد اقتصادی روسیه خواهد شد (رضایی، ۱۳۸۹: ۶۶).

در این راستا، روسیه بر این گمان است که کشورهای جهان و در این مورد کشورهای بریکس که از جمله اقتصادهای نوظهور جهان هستند و اهمیت اقتصادی و تجاری آنها در صحنه جهانی روز به روز افزایش می‌یابد، باید با هماهنگی و اتحاد در مقابل آمریکا و سیاست‌های خصمانه آن از جمله اعمال تحریم‌ها بایستند و مانع از ادامه این روند غیرمنطقی و سلطه‌گرانه در صحنه بین‌المللی شوند. از دیدگاه روسیه این کار از طریق افزایش نقش و اهمیت بریکس در صحنه سیاست و اقتصاد جهانی و حضور پررنگ‌تر در مجامع سیاسی و اقتصادی بین‌المللی میسر خواهد شد. رفتار اخیر روسیه در بحران‌های سوریه و اوکراین حتی می‌تواند نشانگر رغبت این کشور در بهره‌گیری از موازنه نرم در تقابل با یکجانبه‌گرایی آمریکا باشد (فاطمی‌نژاد و همکاران، ۱۳۹۴: ۷۳). شایان ذکر است که عضویت دائم روسیه در شورای امنیت با برخورداری از حق وتو این کشور را همچنان به عنوان یک قدرت سیاسی در جهان حفظ کرده است که می‌تواند با کمک سازمان‌ها و نهادهای بین‌المللی، ضمن حمایت از کشورهای بریکس، موازنه نرم را در قبال ایالات متحده اتخاذ نماید. همچنین دیدگاه‌های نزدیک‌تر روسیه به اروپا در رابطه با منطقه خاورمیانه آنها را به همکاری بیشتر در این زمینه سوق داده به گونه‌ای که نشست‌های مشترک اتحادیه اروپا و روسیه این کشور را به شریکی قابل اعتماد، حداقل در این زمینه بدل کرده است (Ferdinand, 2013: 5).

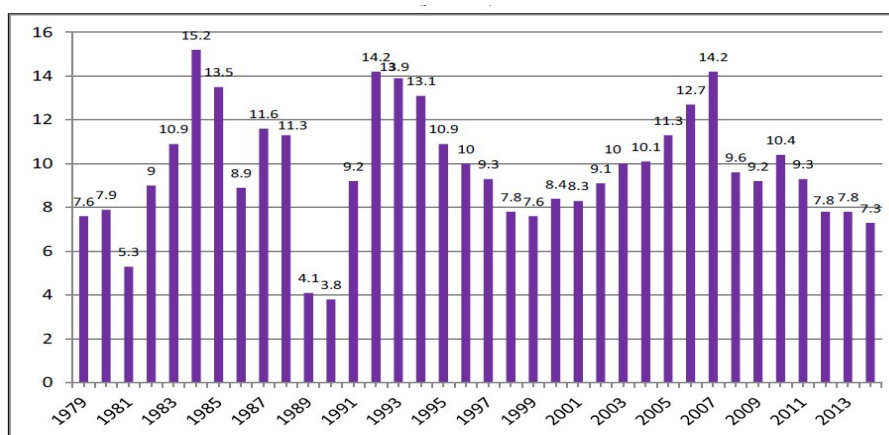
ارزیابی توانایی و ظرفیت مولفه‌های موازنه نرم چین و روسیه در قبال ایالات متحده (الف) قدرت اقتصادی

باید اذعان داشت که چین کمونیست بعد از جنگ جهانی دوم تحت تأثیر سیاست‌های مائو، سیاست اقتصاد بسته را برگزید تا چینی‌ها که از تورم و بیکاری رنج می‌بردند بر این مشکلات فائق آیند (C.Chow, 2015:40-41). این سیاست‌ها که به صورت متمرکز اداره می‌گردید، موفقیت بزرگ چینی‌ها را نشان داد و در دهه ۷۰ میلادی نیز روند این موفقیت‌ها بیشتر شد. همراه با اصلاحات پس از مائو رشد اقتصادی چین به سالانه ۸ تا ۱۰ درصد رسید. صنایع عمده و بخش‌های اقتصادی مهم همچنان در اختیار قدرت مرکزی باقی ماند. در این راستا، بخش خصوصی با کنترل زمین‌های کشاورزی و پرداخت وام به کشاورزان کمک کرد و بازار آزاد نیز راه را برای فعالیت تجارت‌های کوچک باز نمود (C.Thomas, 2006:26).

بر این اساس، سال‌های ۱۹۷۳ تا ۱۹۸۳ که در ادبیات غربی به «دهه رهبران طلایی چین» آوازه یافته است، نقطه عزیمت تاریخی توسعه اقتصادی این کشور آسیایی را تشکیل می‌دهد. بازگشت تدریجی چین به کانون اقتصاد، سیاست جهانی و آغاز فرایند ترجمه قدرت اقتصادی آن به موقعیت ژئوپلیتیک و نفوذ سیاسی در نظام بین‌الملل متغیر، سیال و انتقالی معاصر از رخدادها و پدیده‌های شاخص دوران پساجنگ سرد به شمار می‌آید که بر بازتوزیع قدرت، نقش و جایگاه سایر بازیگران نظام بین‌الملل اثر گذاشته است. بنابراین با توجه به زیرساخت‌های اقتصادی، سیاست‌های توسعه اقتصاد ملی، تسهیل تولید صنعتی، حمل و نقل و نیروی کار فراوان، چین یکی از جذاب‌ترین کشورها برای جذب سرمایه‌های خارجی تبدیل شده است. رشد سریع اقتصادی چین، این پرسش را مطرح کرده است که چین دقیقاً چه زمانی اقتصاد ایالات متحده را پشت سر خواهد گذاشت و به بزرگترین اقتصاد جهان تبدیل خواهد شد. در واقع، اندازه واقعی اقتصاد چین یکی از جذاب‌ترین و در عین حال بحث برانگیزترین موضوعات در میان اقتصاددانان است. شایان ذکر است که چین پرجمعیت‌ترین کشور جهان است و از آغاز اصلاحات اقتصادی در اواخر دهه ۷۰ میلادی جمعیت چین به مثابه یک مزیت رقابتی در خدمت توسعه اقتصادی کشور درآمده است (Wang & Guo, 2014:44-45). میانگین نرخ رشد اقتصادی چین از ۱۹۷۹ تا ۲۰۰۶ بیش از ۹ درصد بوده و درآمد سرانه آن سالانه حدود ۸ درصد رشد داشته است. تولید ناخالص داخلی چین در سال ۲۰۰۶ با ۷/۱ درصد رشد نسبت به ارقام سال ۲۰۰۵ به رقم تقریبی ۲ تریلیون و ۵۰۰ میلیارد دلار و در

سال ۲۰۰۷ با ۴/۱۱ درصد افزایش نسبت به سال ۲۰۰۶ به ۳ تریلیون و ۴۳۰ میلیارد دلار رسید. در پایان ۲۰۰۸، حجم تولید ناخالص داخلی چین با رشدی معادل ۸/۹ درصد به رقم ۴/۲۱۴ تریلیون دلار و بر طبق یازدهمین برنامه ۵ ساله چین، نرخ رشد سالانه تولید ناخالص داخلی این کشور، از ۲۰۰۸ تا ۲۰۱۵ با ۸ درصد و از ۲۰۱۶ تا ۲۰۲۰ با اندکی کاهش با ۶/۵ درصد تداوم خواهد یافت (<http://data.worldbank.org/indicator>).

نمودار شماره ۱: تولید ناخالص داخلی سرانه چین بین سال‌های ۱۹۷۸-۲۰۱۳



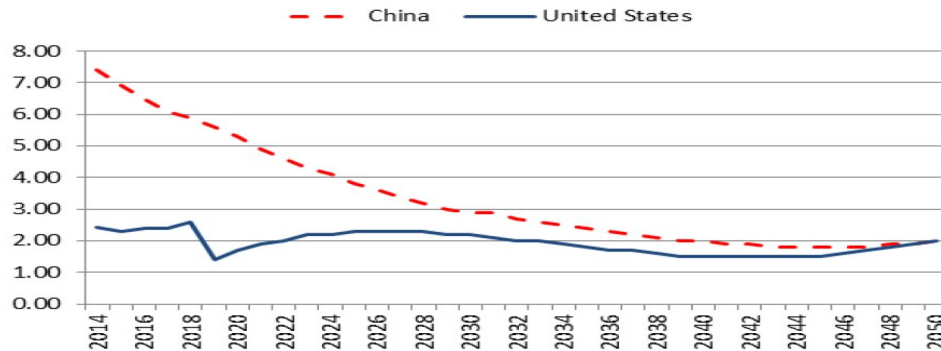
Source: (International Monetary Fund, World Economic Outlook... 2014/9/13)

بر اساس نرخ برابری دلار ایالات متحده، در سال ۲۰۱۲ تولید ناخالص ملی چین ۹/۴ تریلیون دلار یعنی معادل ۵۶ درصد از اقتصاد آمریکا در همان سال بوده است. میانگین درآمد سرانه چین نیز در سال ۲۰۱۲، ۶/۹۶۰ دلار بوده است که با ۱۷/۸ درصد از درآمد سرانه ژاپن و ۱۳/۱ درصد درآمد سرانه آمریکا برابر بوده است. برخی از اقتصاددانان حجم اقتصاد چین و ایالات متحده بر اساس «PPP»^۱ مقایسه کرده‌اند به این معنا که ارزش تولید ناخالص ملی چین را بر اساس نرخ بازارهای آمریکا ارزیابی می‌کنند؛ چرا که بهای کالاهای تولیدی چین به طور میانگین ۴۵ درصد ارزان‌تر از بهای همان کالاها در بازارهای ایالات متحده آمریکا است. بر این اساس تولید ناخالص ملی چین در سال ۲۰۱۳ برابر با ۱۳/۶ تریلیون دلار بوده که معادل ۸۰/۹ درصد از تولید ناخالص ملی آمریکا در همان سال است (Holtz, 2014: 10).

^۱. Purchasing Power Parity

تأثیر مولفه‌های موازنه نرم چین و روسیه بر هژمونی ایالات متحده آمریکا/۸۱

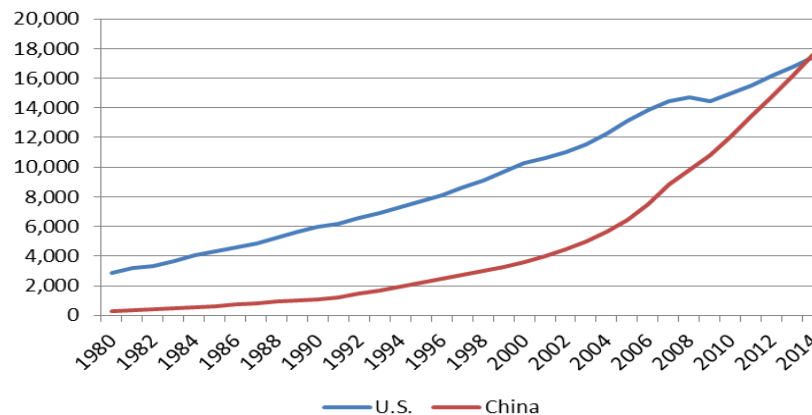
نمودار شماره ۲: نرخ رشد واقعی تولید ناخالص داخلی چین و ایالات متحده آمریکا
در سال ۲۰۱۴ و چشم انداز ۲۰۵۰



Source: (Http: // International Monetary Fund, World Economic Outlook... 2014/9/13)

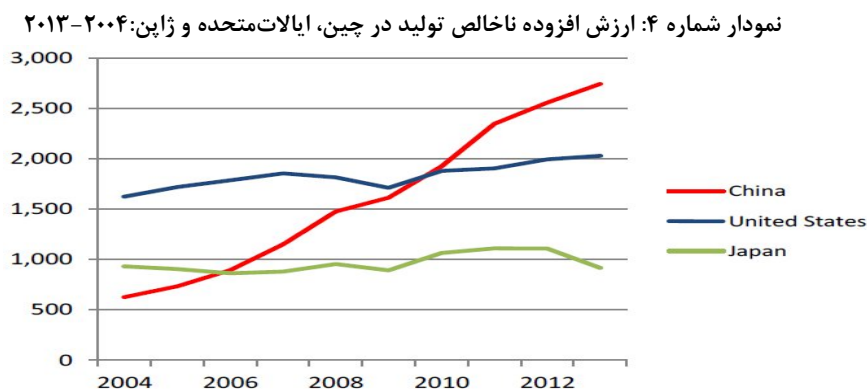
شایان ذکر است که سهم چین از تولید ناخالص جهانی ۳/۷ درصد در سال ۱۹۹۰ به ۱۵/۴ درصد در سال ۲۰۱۳ افزایش یافته است در حالی که سهم ایالات متحده از تولید ناخالص جهان از ۲۴/۳ درصد در سال ۱۹۹۹ به ۱۹ درصد در سال ۲۰۱۳ کاهش یافته است. بر این اساس چین در سال ۲۰۱۹ ایالات متحده را پشت سر خواهد گذاشت و به بزرگترین اقتصاد جهان تبدیل خواهد شد. سازمان سیا نیز بر همین اساس ارزش واقعی تولید ناخالص ملی چین را در سال ۲۰۱۳ برابر با ۱۳/۶ تریلیون دلار اعلام کرده است. بر اساس PPP درآمد سرانه هر چینی نیز در سال ۲۰۱۳ برابر با ۱۰/۰۶۰ دلار بوده است و برآورد می‌شود که تا ۲۰۳۰ درآمد سرانه چین سه برابر شود.

نمودار شماره ۳: تولید ناخالص داخلی چین و ایالات متحده آمریکا براساس PPP : ۱۹۸۰-۲۰۱۴



Source: (Http: // International Monetary Fund, World Economic Outlook... 2014/9/13)

در سال ۱۹۸۵ جذب سرمایه‌گذاری‌های مستقیم خارجی در چین، ۲ میلیارد دلار بود. این رقم در سال ۲۰۱۳ به ۱۲۱ میلیارد دلار رسیده است. به عبارتی در سال ۲۰۱۳ چین توانسته است ۱۲۱ میلیارد دلار سرمایه خارجی مستقیم را جذب کند. در سال ۲۰۱۲ مجموع سرمایه‌گذاری‌های مستقیم خارجی موجود در چین ۸۳۳ میلیارد دلار بوده است. از سال ۲۰۱۲ چین پس از آمریکا به بزرگترین جذب کننده سرمایه‌گذاری‌های مستقیم خارجی تبدیل گردیده و بیشترین سرمایه‌های مستقیم خارجی از هنگ‌کنگ، ژاپن، ایالات متحده و تایوان در چین جذب شده است. در سه دهه گذشته یکی از کلیدی‌ترین جنبه‌های رشد اقتصادی چین جذب سرمایه‌گذاری‌های خارجی بوده است (Yin, 2013:14).



Source: (Http: // International Monetary Fund, World Economic Outlook... 2014/9/13)

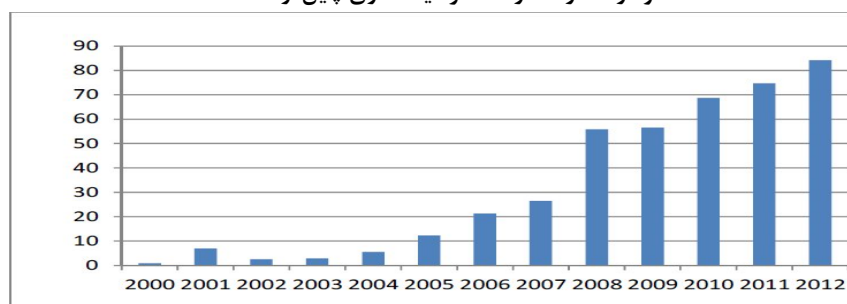
در حوزه سرمایه‌گذاری مستقیم خارجی چین اکنون پس از آمریکا به بهترین مقصد سرمایه‌گذاری مستقیم خارجی در جهان تبدیل شده است. در حالی که در سال ۱۹۹۰، چین تنها ۲۵ میلیارد دلار سرمایه‌گذاری مستقیم خارجی را به خود اختصاص داده بود در سال ۲۰۰۲ در فاصله‌ای کمتر از ۱۲ سال این رقم به ۴۳/۳ میلیارد دلار افزایش یافت. در سال ۲۰۰۳، در حالی که سرمایه خارج شده از آمریکا به رقمی نزدیک ۹۸ میلیارد دلار بالغ شد، چین با ۵۳ میلیارد درصد جدول جذب سرمایه‌گذاری مستقیم خارجی در جهان قرار گرفت. این رقم در سال ۲۰۰۵ همچنان افزایش یافت و به ۷۲/۴ میلیارد دلار رسید و تا سال ۲۰۰۸ حجم کل سرمایه‌گذاری به رقمی بیش از ۷۵۰ میلیارد دلار سرمایه‌گذاری خارجی بالغ گردید. در سال‌های اخیر، روابط اقتصادی و تجاری چین با کشورهای قاره آسیا مانند ژاپن،

تأثیر مولفه‌های موازنه نرم چین و روسیه بر هژمونی ایالات متحده آمریکا/۸۳

هند، استرالیا، مالزی، فلیپین، هنگ‌کنگ و کشورهای منطقه خاورمیانه از جمله ایران، عربستان، عراق و قطر گسترش قابل توجهی داشته است. چین اخیراً توجه ویژه‌ای به منطقه آسیای مرکزی داشته است. بر اساس آمار گمرک چین، حجم تجارت این کشور و آسیای مرکزی از ۴۶۵ میلیون دلار در سال ۱۹۹۲ به ۷/۷ میلیارد دلار در نوامبر ۲۰۰۵ افزایش یافته است. چین برای تامین منابع انرژی، مواد خام و حفظ رشد اقتصادی خود ناگزیر به سرمایه‌گذاری در کشورهای دیگر است. سرمایه‌گذاری چین به طور عمده در بخش انرژی، مواد خام، امور زیربنایی، زیرساخت‌ها و فناوری پیشرفته صورت می‌گیرد. چین در آسیای مرکزی نیز سرمایه‌گذاری قابل توجهی در بخش‌های یادشده انجام داده است. برای مثال خط لوله نفت ۹۸۸ کیلومتری آناسو - آلاشانکو که از مرکز قزاقستان به غرب چین کشیده شده، بیش از ۸۰۰ میلیون دلار سرمایه‌گذاری انجام شده است. همچنین در سال ۲۰۰۶ شرکت ملی نفت چین، قراردادی با ازبکستان برای سرمایه‌گذاری ۲۱۰ میلیون دلاری در بخش اکتشافات نفت و گاز امضا کرده است (مهدی‌زاده، ۱۳۹۰: ۱۰۵-۱۰۶). در نتیجه بسیاری از اقتصاددانان رشد سریع اقتصادی چین را بیشتر متأثر از دو عامل سرمایه‌گذاری در مقیاس جهانی (صرفه جویی‌های بزرگ داخلی و سرمایه‌گذاری خارجی) و رشد سریع بهروری می‌دانند.

میزان سرمایه‌گذاری خارجی چین در سال ۲۰۰۰ حدود ۹ میلیارد دلار بود که به ۸۴/۲ میلیارد دلار در سال ۲۰۱۲ افزایش یافت. همچنین سرمایه‌گذاری این کشور در سال ۲۰۱۱ در اتحادیه اروپا ۷/۶ میلیارد دلار، کشورهای آ.سه. آن ۵/۹ میلیارد دلار، ایالات متحده ۱/۸ میلیارد دلار و در روسیه به میزان ۷۱۶ میلیارد دلار بود (Marrison, 2013: 18-19).

نمودار شماره ۵: رشد سرمایه‌گذاری چین از ۲۰۰۰ تا ۲۰۱۲



Source: (Marrison, 2013:18)

میزان صادرات چین از حدود ۱۴ میلیون دلار در سال ۱۹۷۹ به حدود ۱/۹ تریلیون دلار در سال ۲۰۱۱ و واردات آن از حدود ۱۶ میلیون دلار در سال ۱۹۷۹ به حدود ۱/۸ تریلیون دلار در سال ۲۰۱۱ افزایش یافت. همچنین به گزارش گمرک چین، تجارت خارجی این کشور در سال ۲۰۱۲ با ۶/۲ درصد رشد نسبت به سال ۲۰۱۱ به ۳ تریلیون و ۸۶۷ میلیارد دلار رسید. مازاد تجاری چین نیز در این سال با ۴۸/۱ درصد رشد به ۲۳۱ میلیارد دلار رسید. صادرات با ۷/۹ رشد نسبت به سال قبل به ۲ تریلیون و ۵۰ میلیارد دلار افزایش یافت و واردات نیز با ۴/۳ رشد به ۱ تریلیون و ۸۱۷ میلیارد دلار رسید. از سال ۱۹۹۰ تا ۲۰۱۲ میلادی رشد سالیانه صادرات و واردات این کشور به طور متوسط به ترتیب ۱۸/۱ و ۱۷/۱ درصد بوده است. همچنین سهم این کشور از صادرات جهانی از سال ۲۰۰۰ تا ۲۰۱۲ تقریباً ۳ برابر شده است (Morrison, 2013:20). این مسائل نشان می‌دهد که قدرت اقتصادی چین در سطح شاخص‌های جهانی افزایش چشمگیری داشته است و همین مولفه می‌تواند موازنه نرم چین در برابر هژمونی ایالات متحده در آینده نه‌چندان دور را بیش از پیش تقویت نماید.

در رابطه با روسیه نیز باید اذعان داشت که این کشور با ۱۳۲۵ تریلیون دلار تولید ناخالص داخلی در رتبه دوازدهم اقتصادهای جهانی قرار گرفته است. اگرچه فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی و تجزیه این کشور در سال ۱۹۹۰ به طور میانگین به کاهش تولید ناخالص داخلی این کشور انجامیده است و حتی در سالهای ۲۰۰۸-۲۰۱۱ بدترین سال‌های خود از این حیث را نیز گذرانیده (<http://data.worldbank.org...2015/3/11>) ولی روسیه همچنان از جمله کشورهای قدرتمند جهان به شمار می‌رود. روسیه دومین تولیدکننده و صادرکننده نفت و بزرگترین تولیدکننده و صادرکننده گاز به شمار می‌رود. همچنین انرژی و مواد معدنی نیز علاوه بر تأمین خود روسیه، وضعیت آنها در بازار جهانی را در رتبه بالایی قرار داده است (Alexeev & Weber, 2013:1). طبق آمار سامانه اطلس، ذغال سنگ و آلومینیوم مواد معدنی ارزشمندی هستند که روسیه از صادرات این مواد سالانه ۲۰ میلیارد دلار سود می‌برد. چین، هلند، آلمان، ایتالیا و ژاپن به ترتیب مقصد عمده صادرات روسیه هستند که مجموعاً حدود ۱۵۰ میلیون دلار حجم این صادرات را تشکیل می‌دهد (<http://atlas.media.mit.edu...2015/2/29>) و این حجم مبادلات بیشتر از ۲۰ درصد صادرات روسیه است. طبق همین آمار واردات این کشور نیز بیشتر از هر

تأثیر مولفه‌های موازنه نرم چین و روسیه بر هژمونی ایالات متحده آمریکا/۸۵

چیز ماشین، وسایل نقلیه و محصولات شیمیایی، محصولات غذایی و کشاورزی است (www.tradingeconomics.comhttp: // ...2015/9/13). آنچه این آمار را مهم می‌سازد، حجم مبادلات و میزان نقش روسیه در بازارهای بین‌المللی و اقتصاد جهانی است که آن را همواره در رتبه‌های بالا و از جمله کشورهای قدرتمند جهان قرار می‌دهد. حتی تحولات بین‌المللی نظیر تحریم علیه این کشور آن را از مرکز اقتصاد جهانی به حاشیه نرانده است.

در زمینه تولید ناخالص داخلی و درآمد سرانه باید اذعان داشت که تولید ناخالص داخلی روسیه و آمریکا در سال ۲۰۰۱ به ترتیب ۱۲۰۴/۵۵۶ و ۱۰۲۸۶ میلیارد دلار بوده است. این در حالی است که در سال ۲۰۱۲ تولید ناخالص دو کشور به ترتیب ۲۵۱۳/۲۹۹ و ۱۵۶۸۴/۷۵۰ میلیارد دلار می‌باشد. بر این اساس، تولید ناخالص داخلی بر حسب شاخص اسمی برای روسیه ۶/۳۷ برابر ولی برای آمریکا ۱/۵۲ برابر سال ۲۰۰۱ شده است. از سوی دیگر درآمد سرانه روسیه و آمریکا در سال ۲۰۰۱ به ترتیب ۸۲۳۳ و ۳۶۰۶۴ دلار و در سال ۲۰۱۲ به ترتیب ۱۷۷۰۸ و ۴۹۹۲۲ دلار بوده است. این ارقام نشان می‌دهد که در طول ۱۲ سال میزان درآمد سرانه اسمی برای روسیه ۶/۵۳ ولی برای آمریکا تنها ۱/۳۸ برابر شده است (http://World Economic Outlook Database... 2013/04/7).

ب) واکاوی بریکس و زوایای قدرت نرم چین و روسیه

در خصوص بریکس نیز باید اذعان داشت که همکاری بین اعضاء به‌طور مستقیم علیه ایالات متحده و همچنین غرب نیست و نخواهد بود، اما آنها دنبال سهم‌گیری بیشتر از قدرت جهانی هستند. اعضای بریکس در تلاش هستند در مقابل آمریکا رفتاری متعادل و به دور از تقابل سخت داشته باشند. در تأیید این مسئله می‌توان به رفتار رهبران چین اشاره کرد که در سال ۱۹۹۸ طرحی مبنی بر تشکیل مثلث استراتژیک هند، روسیه و چین بود را به دلیل به چالش انداختن آمریکا رد کردند (Xuetong, 1999:11). با این وجود، اگر چین در این بازی تک‌روی کند باز هم به دلیل رشد اقتصادی و سیاسی این کشور در عرصه بین‌المللی، بازی سیاسی در عرصه جهانی شدن به سمت چندجانبه بودن پیش خواهد رفت و چین همچنان چالشی برای هژمونی آمریکا مطرح خواهد شد. بنابراین بریکس یک نهادی از همکاری‌های بین قاره‌ای می‌باشد که با توجه به تحولات نظم جهانی می‌تواند چین را در

دستیابی به اهداف جهانی خود، یعنی تغییر نظم بین‌المللی به سمت یک سیستم چندجانبه متعادل یاری نماید. به عبارتی دیگر، چین پس از کسب جایگاه مناسب سیاسی و اقتصادی در راستای تثبیت، حفظ و گسترش آن برآمد. در این راستا بر این امر تأکید نمود که در عرصه بین‌المللی کشورها برای ادامه بقاء و حضور خود نیازمند هماهنگی و تعامل با یکدیگر هستند و به تنهایی نمی‌توانند به حضور فعال خود در عرصه جهانی ادامه دهند. لذا اهداف خود را برای طراحی این نظام و هماهنگی با کشورهای در حال توسعه در عین حال عدم تقابل با نظم موجود تنظیم نموده و طریقه کسب این اهداف را بر اصلاحات و نه انقلاب بنیان نهاد (Gui, 2013: 8-9).

با توجه به این امر ایجاد ائتلاف بریکس به عنوان یک نهاد همکاری می‌توانست چین را در این مسیر مساعدت نماید زیرا ایجاد گروه بریکس منجر به تقویت روابط با کشورهای در حال توسعه، افزایش تعامل و تبادل و کسب پرستیژ می‌شود و با ادامه این روند و تعمیق همکاری کشورهای بریکس شرایط لازم برای تغییر قدرت در سیستم بین‌الملل فراهم می‌شود. بریکس برای چین و روسیه در قالب یک نهاد همکاری چه در حوزه سیاسی و چه در حوزه اقتصادی یک نیروی بنیادین و با ارزش تلقی می‌شود که در سطوح گوناگون تعاملات و تبادلات از جمله سیاسی، اقتصادی و حتی فرهنگی زمینه حضور بین‌المللی و ایفای نقشی مهم و مؤثر را فراهم می‌آورد. لذا پکن و مسکو علاقه دارند از این نهاد به عنوان ابزاری برای هماهنگی با یک صدای جمعی چندجانبه استفاده نماید و نفوذ خود را در جریان اصلاحات و فرآیند تصمیم‌گیری در مناطق شمال و جنوب و گستره بین‌المللی افزایش دهند تا بتوانند زمینه لازم برای تحقق تکثیر قدرت و ظهور نظام چندقطبی متعادل را فراهم نمایند. در این راستا، چین و روسیه با حضور فعال در اجلاس‌ها و نشست‌های بریکس درصدد تحقق آرمان‌ها و اهداف خود در عرصه بین‌المللی برآمده‌اند. در این راستا، چین و روسیه در اجلاس چهارم بریکس در دهلی نو بر دفاع از دموکراسی در روابط بین‌الملل، هماهنگی و همکاری روابط به صورت برد - برد، ترویج همکاری و همبستگی در عرصه اقتصادی، دنبال نمودن اهداف توسعه، ترویج روابط شمال و جنوب و تسریع توسعه در جهان سوم که لازمه ایجاد یک حکومت جهانی متعادل است، تصریح نمودند (دهشیری و بهرامی، ۱۳۹۴: ۵۵-۵۶).

تأثیر مولفه‌های موازنه نرم چین و روسیه بر هژمونی ایالات متحده آمریکا/ ۸۷

چین در راستای تقویت نهادگرایی درون بریکس و ایفای نقش کلیدی این نهاد همکاری در مکانیسم‌های سیاسی و اقتصادی بین‌الملل و ایجاد یک مرکز جدید قدرتمند از همکاری‌های بین‌المللی در آینده در جهت ایجاد دو نهاد جدید در درون بریکس در کنار سایر اعضا گام برداشته است که از جمله آنها بانک جدید توسعه و صندوق ذخیره پولی هستند. چین در کنار سایر کشورهای عضو از مؤسسان اصلی دو نهاد مذکور بود که بیشترین سهم را در هر یک دارد. در نهایت باید اذعان داشت چین و روسیه به‌عنوان قدرت‌های مهم عرصه روابط بین‌الملل که در بریکس از جایگاه برتری نسبت به سایر اعضا برخوردارند، تمایل دارند از این نهاد همکاری بین‌المللی برای دستیابی به اهداف خود و تغییر نظام بین‌الملل به سمت یک نظام چندجانبه و دموکرات که قدرت‌های دیگر نیز بتوانند حضور و ایفای نقش کنند، استفاده نمایند. این امر ضمن تقسیم قدرت جهانی میان بازیگران مختلف تک‌روی ایالات متحده را تضعیف می‌نماید و در نتیجه بر قدرت چین، روسیه و سایر بازیگران در حال ظهور از جمله اعضای بریکس می‌افزاید. در این راستا، چین درصد درآمد تا درون بریکس برای تقویت و نهادینه نمودن همکاری‌ها و تعاملات نهادهایی همچون بانک جدید توسعه و صندوق ذخیره ارزی را ایجاد نماید که هر دو نهاد می‌توانند منجر به تقویت بریکس در نظام بین‌الملل گردند. بنابراین می‌توان نتیجه گرفت نگاه چین و روسیه به بریکس یک نگاه استراتژیک در راستای زمینه‌سازی نظام بین‌الملل چندجانبه متعادل‌تر است زیرا از این ائتلاف می‌توان برای ایفای نقش فعال و موثر در عرصه جهانی و به‌عنوان سکویی برای دستیابی آسان به اهداف منطقه‌ای و فرامنطقه‌ای استفاده نمود (همان: ۵۶).

پ) مشروعیت‌زدایی از هژمون

با توجه به اینکه در مشروعیت‌زدایی (به‌عنوان یکی از ابزارهای موازنه نرم)، مخالفان دولت برتر سعی می‌نمایند جایگاه آن را زیر سوال ببرند، تمایل سایر دولت‌ها نیز به‌منظور مقاومت و ایستادگی در برابر آن بیشتر می‌شود. در این زمینه کشورهای بریکس همواره خواستار اصلاحات اساسی در سازمان ملل متحد و به‌ویژه شورای امنیت و دموکراتیک‌تر شدن آن بوده‌اند (Cooper, 2008: 10). با توجه به اینکه روسیه و چین از اعضای دائمی شورای امنیت هستند، شاید در نگاه نخست به نظر برسد که این کشورها از افزایش تعداد

اعضاء دائمی شورای امنیت حمایت نکنند اما از طرف دیگر این کشورها درصدد ایجاد موازنه در برابر قدرت آمریکا هستند. بنابراین از ورود برخی کشورهای دیگر به عنوان عضو دائم شورای امنیت حمایت می‌کنند. کشورهای چین و روسیه با تاسیس و رهبری سازمان‌های جدید بین‌المللی به نوعی سعی در به چالش کشیدن سازمان‌ها و نهادهای مسلط غربی به رهبری ایالات متحده آمریکا می‌کنند. در این راستا می‌توان به دیپلماسی فعال چین برای تقویت و مطرح کردن گروه بیست در مقابل گروه هفت در حل بحران‌های مالی و اقتصادی منطقه‌ای و جهانی اشاره کرد. با مطرح شدن گروه بیست که در آن تمامی اعضای بریکس حضور دارند، قدرت مانور و انحصارطلبی گروه ۷ که در راس آن ایالات متحده قرار دارد به نوعی به چالش کشیده شده است (Renard, 2009: 19). علاوه بر این، چین و روسیه مشروعیت دلار آمریکا به عنوان پول رایج بین‌المللی را زیر سوال برده و در بسیاری از مبادلات اقتصادی از پول ملی خود استفاده می‌کنند. همچنین این کشورها با استفاده از گروه ۲۰ که در آن از نقش برجسته‌ای برخوردارند، در سال ۲۰۱۰ توانستند در راستای منافع کشورهای در حال توسعه دست به اصلاحاتی در صندوق بین‌المللی پول بزنند. این در حالی بود که پیش از آن، این نهاد صرفاً تحت کنترل آمریکا و هم‌پیمانانش قرار داشت (شیرخانی و همکاران، ۱۳۹۳: ۱۶۴).

در مورد جنگ عراق در سال ۲۰۰۳ نیز تمامی کشورهای بریکس به ویژه چین و روسیه با این جنگ مخالفت کردند. چین در سال ۲۰۰۷ در یک گزارش رسمی به نقض حقوق بشر و زیر پا گذاشتن تمامیت ارضی کشورها با استفاده از توان نظامی از سوی آمریکا اشاره کرده و کشته شدن صدها هزار شهروند عراقی توسط ائتلاف به رهبری آمریکا در طول این جنگ را محکوم کرد. روسیه نیز ۱۵ روز پیش از آغاز جنگ در ۵ مارس ۲۰۰۳ مخالفت صریح خود را با تصویب هر گونه قطعنامه در شورای امنیت برای حمله نظامی به عراق اعلام کرد و به غیرقانونی بودن جنگ در صورت وقوع اشاره کرد. در مجموع، می‌توان گفت کشورهای بریکس و در رأس آنها چین و روسیه با ایجاد نهادهای جدید و زیر سوال بردن سازمان‌های مسلط غربی و مداخلات نظامی ایالات متحده در کشورهای دیگر، مشروعیت اعمال قدرت برتر را با چالشی جدی مواجه کرده‌اند (همان: ۱۶۵).

ت) عدم پذیرش سرزمینی

قدرت برتر اغلب از دسترسی به سرزمین سایر کشورها به مثابه گذرگاهی برای نیروهای زمینی یا به عنوان محلی برای حمل و نقل و انتقال نیروهای دریایی و هوایی برخوردار است (Flemes, 2007: 16). نپذیرفتن واگذاری سرزمین در راستای منع یک قدرت از دستیابی، اشغال و استفاده از این سرزمین‌ها برای مقاصد نظامی است. بنابراین، گرفتن این امتیاز از قدرت‌های برتر می‌تواند دشواری‌های فراوانی را برای آنها ایجاد کند (شیرخانی و همکاران، ۱۳۹۳: ۱۶۵).

بعد از وقوع واقعه حادثه ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱، ایالات متحده خاک افغانستان را جهت مبارزه با تروریسم مورد حمله قرار داد. آمریکا هدف آشکار خود را سرکوبی طالبان و دستگیری اسامه بن لادن اعلان کرد ولی اهداف علنی آمریکا در جنگ افغانستان چیزی فراتر از دستگیری بن لادن و نابودی مقر گروه‌های تروریستی بود. حجم نیروهای آمریکایی بیش از ۵۰۰ جنگنده آمریکایی، چهار کشتی هواپیمابر، بیش از ۱۵۰ کشتی جنگی و ناوشکن‌های مسلح به موشک‌های کروز و تام هاک و به خدمت گرفتن بیش از ۲۵۰ هزار نیروی زمینی و دریایی در کنار نیروهای خاص دیگر از ناتو و انگلیس و احتمال استفاده از سلاح کشتار جمعی در این جنگ بود. ولی حجم نیروهای طالبان از ۵۰ هزار تن فراتر نمی‌رفت و پس از نیروگیری گروه طالبان تعداد آنها به ۲۰۰ هزار نفر رسید. با این وجود، تجهیزات نظامی این گروه چیزی بیش از ۲۰۰ تانک و نفربر زرهی و ۱۵۰۰ توپخانه و موشک‌انداز، ۱۰ هواپیما، ۱۰۰ ضدهوایی و موشک ضدتانک نبود. اهداف عمده آمریکا دستیابی به منابع عظیم نفت و گاز آسیای میانه و تسلط بر انرژی خاورمیانه و ایجاد پایه و اساس حکومت تحت حمایت خود در افغانستان بود. ضمن آنکه مهار نفوذ جمهوری اسلامی ایران در منطقه نیز از دیگر اهداف آمریکا بود. تسلط بر انرژی عظیم نفت و گاز آسیای مرکزی گامی اساسی در تسلط بر منابع انرژی جهان و تثبیت هژمونی آمریکا در سطح نظام بین‌المللی است. این نکته زمانی اهمیت می‌یابد که دریاییم چین با رشد اقتصادی کنونی در سال‌های آینده به بزرگترین وارد کننده انرژی در سطح جهان تبدیل خواهد شد. آمریکا حتی در جنگ با تروریسم از محاصره راهبردی چین دست برد نداشته و در واقع این دو هدف را بطور همزمان دنبال می‌کند. چین در جریان حمله ایالات متحده آمریکا و متحدان آن به افغانستان از دسترسی به سرزمین خود

به مثابه مناطق بین‌راهی^۱ برای نیروهای زمینی یا به عنوان محلی برای حمل و نقل و انتقال نیروهای دریایی و هوایی نیروهای ائتلاف به رهبری آمریکا پرهیز نمود. این کشور مانع استفاده نیروی زمینی آمریکا از سرزمین خود شد و درباره فراهم نمودن پایگاهی برای نیروی هوایی این کشور و نیز انجام پشتیبانی از عملیات نیروی زمینی، پاسخ‌های مبهمی ارائه کرد (رضایی، ۱۳۸۷: ۲۹۱). در مورد روسیه نیز نه‌تنها بحث عدم واگذاری سرزمین برای انجام عملیات نظامی توسط آمریکا مطرح نیست، بلکه این کشور بارها مخالفت صریح خود را نسبت به استقرار سپر دفاع موشکی در اروپای شرقی و همچنین ترکیه اعلام کرد (شیرخانی و همکاران، ۱۳۹۳: ۱۶۶). علاوه بر این، روسیه از حضور ایالات‌متحده در خارج نزدیک خود و حوزه خزر به شدت نگران است و تمام تدابیر لازم جهت مقابله با آمریکا در این عرصه را به کار گرفته است.

نتیجه‌گیری

یافته‌های تحقیق بیانگر این است که در نظام بین‌الملل پساجنگ سرد نیز تنش‌هایی میان قدرت‌های بزرگ وجود دارد به‌گونه‌ای که علی‌رغم قدرت‌یابی ایالات‌متحده در ابعاد مختلف سیاسی، نظامی و اقتصادی سایر بازیگران نظام بین‌الملل در سطح تحلیل منطقه‌ای و بین‌المللی برای هژمونی این کشور چالش ایجاد کرده‌اند. در این میان کشورهای چین و روسیه بیشتر از دیگران با بهره‌گیری از الگوی موازنه نرم به رقابت با ایالات‌متحده پرداخته‌اند. فعالیت در چارچوب نهادها و سازمان‌های همکاری فرامنطقه‌ای بریکس در چارچوب مولفه‌های موازنه نرم چین و روسیه در قبال هژمونی ایالات‌متحده قرار دارند.

یافته‌های تحقیق همچنین نشان می‌دهد که همکاری چین در گروه بریکس، رشد روز افزون آن و کمک به کشورهای در حال توسعه موقعیت جهانی چین را تثبیت نموده و موجب تحکیم قدرت سیاسی و اقتصادی آن شده است؛ چرا که شرایط لازم را برای چین فراهم آورده تا رویکرد خود را نسبت به نظام سیاسی و اقتصادی جهانی و عدم رضایت خود از سهمیه‌بندی قدرت را به اشتراک بگذارد و از آن به عنوان میدانی برای بازی بیشتر در عرصه بین‌المللی استفاده نماید. در واقع، چین با کمک بریکس توانسته است به تمام نقاطی

^۱. Staging Areas

تأثیر مولفه‌های موازنه نرم چین و روسیه بر هژمونی ایالات متحده آمریکا/۹۱

که دسترسی ندارد، دست یابد و بیش از پیش قدرت خود را در صحنه جهانی بگستراند و در چند قطبی بودن نظم جهانی حرکت نماید که در حقیقت این منجر به کاهش تنش، افزایش همکاری، تثبیت و ارتقاء جایگاه چین و بریکس در عرصه جهانی گردیده و آمریکا را به عنوان مدعی هژمونی با چالش مواجه ساخته است. از سوی دیگر، روسیه در چارچوب بریکس به دنبال نظام بین‌الملل چندقطبی مبتنی بر چندجانبه‌گرایی است و اساس عملکرد خود را در این چارچوب مخالفت با یک‌جانبه‌گرایی در عرصه نظام بین‌الملل دانسته است. علاوه بر این، روسیه معتقد است کشورهای بریکس که از جمله اقتصادهای نوظهور جهان هستند باید با هماهنگی و اتحاد در مقابل ایالات متحده آمریکا و سیاست‌های خصمانه آن از جمله اعمال تحریم‌ها بایستند و مانع از ادامه این روند در صحنه بین‌المللی شوند.

در زمینه قدرت اقتصادی نیز یافته‌های تحقیق حاکی از این است که در سال ۲۰۱۲ تولید ناخالص ملی چین ۹/۴ تریلیون دلار یعنی معادل ۵۶ درصد از اقتصاد آمریکا در همان سال بوده است. میانگین درآمد سرانه چین نیز در سال ۲۰۱۲، ۶/۹۶۰ دلار بوده است که با ۱۳/۱ درصد درآمد سرانه آمریکا برابر بوده است. تولید ناخالص ملی چین نیز در سال ۲۰۱۳ برابر با ۱۳/۶ تریلیون دلار بوده که معادل ۸۰/۹ درصد از تولید ناخالص ملی آمریکا در همان سال بوده است. از سوی دیگر، تولید ناخالص داخلی (در سال ۲۰۱۲ نسبت به سال ۲۰۰۱) بر حسب شاخص اسمی برای روسیه ۶/۳۷ برابر ولی برای آمریکا ۱/۵۲ برابر سال ۲۰۰۱ شده است. همچنین طی ۱۲ سال میزان درآمد سرانه اسمی برای روسیه ۶/۵۳ ولی برای آمریکا تنها ۱/۳۸ برابر شده است.

یافته‌های تحقیق همچنین گویای این مسئله است که مشروعیت‌زدایی و عدم پذیرش سرزمین از جمله ابزارهای مهم چین و روسیه در زمینه موازنه نرم برای تقابل با هژمونی ایالات متحده هستند. در این راستا، چین و روسیه دیپلماسی فعالی را برای تقویت گروه بیست در مقابل گروه هفت در حل بحران‌های مالی و اقتصادی منطقه‌ای و جهانی در پیش گرفته‌اند. این کشورها در زمینه جنگ عراق در سال ۲۰۰۳ و مشروعیت‌زدایی از دلار آمریکا به‌عنوان پول رایج بین‌المللی اقدامات قابل توجهی انجام داده‌اند. در زمینه عدم پذیرش سرزمین نیز چین در جریان حمله ایالات متحده آمریکا به افغانستان مانع استفاده نیروی زمینی آمریکا از سرزمین خود شد و درباره فراهم نمودن پایگاهی برای نیروی هوایی این کشور و نیز انجام پشتیبانی از عملیات نیروی زمینی، همراهی نکرد. روسیه نیز نه تنها

سرزمین خود را برای انجام عملیات نظامی در اختیار آمریکا قرار نداده، بلکه مخالفت صریح خود را نسبت به استقرار سپر دفاع موشکی در اروپای شرقی و همچنین ترکیه اعلام کرده کرده است. در مجموع این نتیجه حاصل می‌شود که کشورهای چین و روسیه در زمینه قدرت اقتصادی، بهره‌گیری از بریکس و اقداماتی نظیر مشروعیت‌زدایی از هژمون، عدم پذیرش سرزمینی و جلوگیری از کارایی ایالات متحده در مناطق حساس جغرافیایی به‌ویژه مناطق پیرامونی‌شان موفقیت قابل توجهی داشته و توانسته‌اند هژمونی ایالات متحده را تحت‌تاثیر اقداماتشان قرار دهند.

تأثیر مولفه‌های موازنه نرم چین و روسیه بر هژمونی ایالات متحده آمریکا/۹۳

منابع و مأخذ

- امینیان، بهادر (۱۳۸۶)، آمریکا و ناتو؛ پایایی و گسترش ناتو و هژمونی آمریکا، تهران: دانشگاه امام حسین (ع)، موسسه چاپ و انتشارات.
- انوری، حمیدرضا (۱۳۸۰)، "نگاهی به شکل‌گیری سازمان همکاری شانگهای"، فصلنامه مطالعات آسیای مرکزی و قفقاز، شماره ۳۴.
- بای، نادعلی (۱۳۸۷)، همگرایی در برابر اعمال نفوذ آمریکا، قابل دسترسی در: www.mardomsalari.com/templat/news.aspx?NID37229
- زمان مشاهده: ۲۰۱۵/۱۰/۴.
- پور قیومی، ایوب (۱۳۸۸) "بررسی مفهوم هژمونی با تاکید بر هژمون‌گرایی آمریکا"، فصلنامه سیاست دفاعی، شماره ۶۷.
- دهشیری، محمدرضا و بهرامی، زهرا (۱۳۹۴)، "نگاه استراتژیک چین به بریکس"، فصلنامه آسیای مرکزی و قفقاز، شماره ۸۹.
- رضایی، علیرضا (۱۳۸۷)، "چین و موازنه نرم در برابر هژمونی ایالات متحده آمریکا در عرصه نظام بین‌الملل"، فصلنامه راهبرد یاس، شماره ۱۶.
- رضایی، علیرضا (۱۳۸۹)، "الگوی روسیه از نظم در نظام بین‌الملل پساجنگ سرد: نظم موازنه محور"، فصلنامه مطالعات سیاسی، دوره دوم، شماره ۷.
- شیرخانی، محمدعلی و همکاران (۱۳۹۳)، "موازنه نرم: بریکس و چالش برتری آمریکا"، پژوهشنامه علوم سیاسی، سال نهم، شماره ۳.
- فاطمی‌نژاد، سید احمد (۱۳۹۴)، "سیاست خارجی قدرتهای نوظهور نسبت به آمریکا؛ همراهی یا موازنه‌گری؟ (مطالعه موردی: بریکس)"، فصلنامه تحقیقات سیاسی و بین‌المللی، شماره ۲۳.
- کرمی، جهانگیر (۱۳۸۴)، تحولات سیاست خارجی روسیه: هویت دولت و مسأله غرب، تهران: نشر دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی.
- مهدی‌زاده، اکبر (۱۳۹۰)، "عملگرایی در سیاست خارجی و گسترش روابط تجاری ایران و چین"، فصلنامه سیاست، دوره سی و هشتم، شماره ۴.

-Alexeev, Michael & Weber, Shlomo (2013), "The Oxford Handbook of the Russian Economy", Oxford University Press, Available at:

www.tradingeconomics.com, Accessed on: 2015/6/20.

-Besada, Hany (2015), South Africa in the BRICS: Soft Power Balancing and Instrumentalization, *Journal of International and Global Studies*, Volume 5, Number 2.

-C.Chow, Georgy (2015), *Routledge Handbook of Chinese Economy*, Routledge.

- Cooper, Andrew F. And Fues, Thomas (2008), "Do the Asian Drivers Pull their Diplomatic Weight? China, India, and the United Nations", *World Development*, Vol. 36, No. 2.
- C.Thomas, Stephen (2006), "China's Economic Development from 1860 to the Present: The Roles of Sovereignty and the Global Economy", *Forum on Public Policy*, Available at: forumonpublicpolicy.com, Accessed on: 2016/3/10.
- Ferdinand, Peter (2013), "The Position of Russia and China at the UN Security Council in the light of Recent Crises, European Parliament", Available at: www.europarl.europa.eu, Accessed on: 2016/2/8.
- Flemes, Daniel (2007), "Emerging Middle Powers Soft Balancing Strategy: State and Perspectives of the IBSA Dialogue Forum", *GIGA Working Papers*, No. 57.
- Glosny, Michael A(2010), "China and the BRICs: A Real (but Limited)Partnership in a Unipolar World", *Northeastern Political Science Association*, Volume 42, Number 1.
- Gui, Yue (2013), "Why the BRICS? A Chinese View", *Chinese Foreign Affairs University*, Bond University.
- Holtz, A (2014), "Monthly Industrial Output in China 1980–2012", *China Economic Review*.
- Hu, Liya and Tershing, Cheng (2008), "Chinas Energy Security and Geoeconomic Interest in Central Asia", *Central European Journal of International and security studies*, Vol 1. No 2.
- Keer, David (2010), "Central Asia and Russian Perspective on Chinas Strategic Emergency", *International Affairs*, Vol.86, No. 1.
- Käkönen, Jyrki (2013), "BRICS as a New Constellation in International Relations?", *University of Tampere*, Tallinn University.
- Morrison, Waynem M (2013), "China's Economic Rise:History,Treas,Challenges and Implication for the United States", *Congressional Service*.
- O'niel, Jim (2001), "Building Better Global Economic BRICs", *Global Economics*, No.66
- Pape, Robert A (2005), "Soft Balancing Against the United States", *International Security*, Vol. 30, No. 1.
- Rawski, Thomas. G (2011), "The Rise of China's Economy", *Foreign Policy Research Institute*, The Newsletter of FPRI's Wachman Center, Vol. 16, No.6
- Renard, Thomas (2009), "A BRIC in the World: Emerging Powers, Europe, and the Coming Order", *EGMONT*, No. 31.
- Roett, Riodan, (2010), *The New Brazil*, Washington: Brookings Institution Press.
- Tenja, P (2010), "China Europe Relation: the Limits of Strategic Partnership", *International Security*, Vol. 47, No 314.

تأثیر مولفه‌های موازنه نرم چین و روسیه بر هژمونی ایالات متحده آمریکا/۹۵

- Trenin, Dmitri (2007), "Russia Redefines itself and Its Relations with the West", *The Washington Quarterly*. Vol. 30, No.2
- Walt, Stephen M (2004), "Can the United States Be Balanced?", Prepared for Delivery at *2004 Annual Meeting of the American Political Science Association*.
- Warner, Jeroen (2004), "Hegemony and the Nature of Order", *Disaster Studies Group*, Wageningen UR.
- Wang, D & Guo, Z (2014), *Relationships between Carbon Emissions and Economic Growth*, Foreign Direct Investment and Export in China, Applied Mechanics and Materials.
- Xuetong, Yan (1999), "*International Environment and Reflection on Diplomacy*", *Xiandai Guan Xi*, Accessed on: 2014/3/15.
- Yin, K (2013), "Review of State-owned Economy Reform", *Economic Research Guide*.
- <http://atlas.media.mit.edu>, Accessed on:2015/2/29.
- <http://data.worldbank.org>, Accessed on: 2015/3/11.
- <http://www.investopedia.com>, Accessed on: 2014/5/17.
- [http:// International Monetary Fund, World Economic Outlook](http://International Monetary Fund, World Economic Outlook), Accessed on: 2014/9/13.
- <http://knoema.com>, Accessed on: 2014/4/12.
- <http://www.tradingeconomics.com>, Accessed on: 2015/9/13.
- <http://World Economic Outlook Database>, Accessed on: 2013/4/7.
- [http:// Yekaterinburg Joint Statement, first summit of BRIC](http://Yekaterinburg Joint Statement, first summit of BRIC), Accessed on: 2014/2/16.